

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

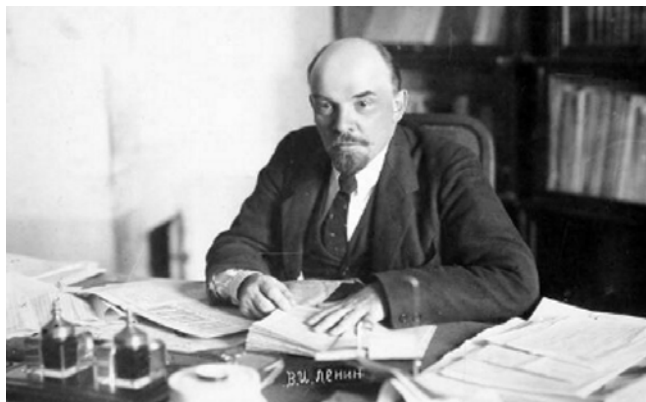
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اوگورو دنیوکوف ولادیمیر پتروویچ
برگردان: رحیم کاکائی
فرستنده: علی مشرف
۱۷ می ۲۰۲۵

و.ای. لنین/ وحدت فلسفه و سیاست



و. ا. لنین، به شیوه‌ای قانع‌کننده ثابت کرد که برنشتاینیسم – در تمامی اشکال آن – در سطح نظری، تلاشی بود برای خلع سلاح ایدئولوژیک پرولتاریا: جایگزینی ماتریالیسم دیالکتیک با ایده‌آلیسم نئوکانتی، جانشینی آموزه‌های اقتصادی ک. مارکس با توجیه سطحی سرمایه‌داری و جای دادن دگم‌هایی وام‌گرفته از اقتصاددانان لیبرال به جای تحلیل انقلابی. برنشتاینیسم، سوسیالیسم انقلابی را با «تئوری» رشد کند و تدریجی سرمایه‌داری به‌سوی جامعه سوسیالیستی جایگزین می‌کرد. اجرای اصلاحات جزئی را به‌عنوان وظیفه اصلی جنبش کارگری و فعالیت پارلمانی را ابزار اصلی مبارزه معرفی می‌نمود.

آن‌گونه که ولادیمیر ایلیچ لنین نشان داد، دستگاه نیروهائی که تکامل جامعه را تعیین می‌کنند، تنها با تکیه بر ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی قابل شناسائی و تبیین است؛ به‌گونه‌ای که قوانین عمومی تکامل، در روند تکامل جامعه آشکار می‌شوند. لنین همواره و به‌طور پیگیر، فلسفه مارکسیسم را برای بررسی شرایط خاص مبارزه سیاسی به کار می‌برد و در این مسیر، به نتایج درخشانی دست می‌یافت که آن‌ها را با موفقیت در پراتیک انقلابی عملی می‌کرد. از سوی دیگر، او از همین پراتیک برای دقت‌بخشی چشمگیر و تکامل اصول بنیادی فلسفه مارکسیستی بهره می‌برد.

بدین ترتیب، فلسفه، نظریه سیاسی و پراتیک انقلابی، از سوی ایلیچ همچون یک کل جدائی‌ناپذیر و نظامی واحد تلقی می‌شد که دگرگونی و دگردیسی عناصر منفرد آن، ناگزیر به نابودی کل آن منجر می‌شود. استدلال‌هایی برای اثبات این

تز، به معنای واقعی کلمه، در تمامی آثار – چه بزرگ و چه کوچک، چه نظری و به‌ویژه عملی – ولادیمیر ایلیچ یافت می‌شود. ما در تلاشیم بررسی کنیم که چگونه و. ای. لنین، فلسفه و سیاست را در برجسته‌ترین آثار خود به هم پیوند می‌زند.

لنین در نخستین اثر اصلی خود، *توسعه سرمایه‌داری در روسیه* (۱۸۹۹)، نه تنها بر تسلط درخشان خود بر نظریه مارکسیستی مهر تأیید می‌نهد، بلکه این نظریه را بسط داده و در پژوهش اقتصادی و تحلیل ساختار طبقاتی جامعه روسیه در یک‌سوم پایانی سده نوزدهم به کار می‌گیرد. لنین، ضمن بررسی تولید کالانی در مقیاس کوچک – که در روسیه به صورت صنایع گوناگون به‌عنوان مرحله‌ای اولیه وجود داشت – با استناد به داده‌های آماری گسترده، نشان داد که سرمایه‌داری «... زمینه اصلی زندگی اقتصادی روسیه» شده است (۱). ویژگی بارز اقتصاد روسیه، وجود هر سه مرحله تکامل سرمایه‌داری در صنعت آن بود. لنین با تحقیقات خود بار دیگر تأیید کرد که روند تکامل سرمایه‌داری در روسیه رخ داده است و گرایش‌های آن با گرایش‌های کلی تکامل سرمایه‌داری – که مارکس آن‌ها را آشکار ساخته بود – مطابقت و همخوانی دارد. این مسأله در نفی دکترین پوپولیستی نقشی تعیین‌کننده داشت.

در مبارزه برای ایجاد حزب تراز نوین، اثر لنین با عنوان *چه باید کرد؟ مسائل مبرم جنبش ما* (۱۹۰۲)، از اهمیتی برجسته برخوردار بود. در همین‌جا بود که لنین برای نخستین‌بار، مسأله وحدت نظریه و عمل در مبارزات انقلابی را به شکلی مبرم مطرح کرد؛ که این مسأله، بر تئوری فلسفه مارکسیسم در وحدت ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی دلالت دارد: «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت... نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می‌تواند ایفا کند که رهبری تئوری پیشرفته را بر عهده دارد» (۲).

لنین، با بررسی مسأله از منظر ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، تناسب و ارتباط میان خودانگیختگی و آگاهی را در فرآیند انقلابی نشان داد. او نشان داد که «اقتصاددانان» (نظیر س. ن. پروکوپوویچ و ا. د. کوسکوف) در واقع نسخه‌ای از اپورتونیزم ادوارد برنشتاین را ارائه می‌کردند. این «اقتصاددانان»، با ستایش از خودانگیختگی در جنبش کارگری، شکل اقتصادی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در جایگاه نخست قرار داده و مبارزات سیاسی را به‌گونه‌ای رفرمیستی تفسیر می‌کردند. آنان به هر طریق ممکن، نقش آگاهی سوسیالیستی و نقش رهبری حزب در جنبش کارگری را تحقیر می‌نمودند.

و. ا. لنین، به‌شیوه‌ای قانع‌کننده ثابت کرد که برنشتاینیسم – در تمامی اشکال آن – در سطح نظری، تلاشی بود برای خلع سلاح ایدئولوژیک پرولتاریا: جایگزینی ماتریالیسم دیالکتیک با ایده‌آلیسم نئوکانتی، جانشینی آموزه‌های اقتصادی ک. مارکس با توجیه سطحی سرمایه‌داری، و جای دادن دگم‌هائی و ام‌گرفته از اقتصاددانان لیبرال به جای تحلیل انقلابی. برنشتاینیسم، سوسیالیسم انقلابی را با «تئوری» رشد کند و تدریجی سرمایه‌داری به‌سوی جامعه سوسیالیستی جایگزین می‌کرد. اجرای اصلاحات جزئی را به‌عنوان وظیفه اصلی جنبش کارگری و فعالیت پارلمانی را ابزار اصلی مبارزه معرفی می‌نمود.

به گفته و. ا. لنین، برنشتاین و پیروانش «امکان اثبات علمی سوسیالیسم و نیز ضرورت و اجتناب‌ناپذیری آن از منظر درک ماتریالیستی تاریخ را انکار کردند؛ حقیقت فقر فزاینده، پرولتاریزه شدن، و تشدید تضادهای سرمایه‌داری را نفی کردند؛ مفهوم «هدف نهائی» را بی‌پایه و اساس دانستند و ایده دیکتاتوری پرولتاریا را به‌طور کامل رد نمودند؛ تضاد بنیادین میان لیبرالیسم و سوسیالیسم را انکار کردند و تئوری مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند، گویی این تئوری در جامعه‌ای کاملاً دموکراتیک که بر اساس اراده اکثریت اداره می‌شود، دیگر موضوعیتی ندارد» (۳).

ماجرای بعدی نشان داد که در این ارزیابی تا چه حد حق با لنین بود – برنشتاینیسم به سازشکاری و توافق با سیاست‌های بورژوازی انجامید، به‌گونه‌ای که به پذیرش صدقه‌های بورژوازی در قالب پست‌های وزارتی، «مشاغل راحت» و مانند آن کشیده شد.

سیاست امروز روسیه، بروشنی اهمیت تحلیل‌های لنین را نمایان می‌سازد. پیوند ژرف‌تری میان فلسفه و سیاست را و. ا. لنین در اثر بنیادی خود *ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم* (۱۹۰۹) نشان داد. باید به یاد آورد که اوضاع سیاسی روسیه در آن دوره، با شدت گرفتن سرکوب ارتجاعی پس از شکست انقلاب اول روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۷) مشخص می‌شد. در چنین شرایطی، کار ولادیمیر ایلیچ بر روی یک کتاب فلسفی، برای بسیاری از فعالان مبارزات انقلابی نه تنها بی‌موقع، بلکه بی‌فایده به نظر می‌رسید.

حتی نزدیک‌ترین هم‌زمان لنین، که پیوند مباحث فلسفی را با مسائل مبرم حیات سیاسی – آن‌گونه که بعدها نشان داده شد – بدرستی درک نمی‌کردند، نسبت به بحث‌های فلسفی او، چه شفاهی و چه مکتوب، واکنشی منفی و شدید نشان دادند؛ گوئی در این فعالیت‌ها، انحرافی از مبارزات انقلابی توسط ولادیمیر ایلیچ می‌دیدند. بلشویک کهنه‌کار، مؤرخ نامدار و عضو آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، م. ن. پوکروفسکی به یاد می‌آورد: «زمانی که بحث ایلیچ با بوگدانوف درباره امپریومونیزم آغاز شد، ما شگفت‌زده شدیم. لحظه‌ای حساس بود، انقلاب در حال فروکش کردن بود. پرسش‌هایی درباره تغییرات شدید در تاکتیک‌ها مطرح شده بود و در این میان، ایلیچ در کتابخانه ملی غرق می‌شود، تمام روز آنجا می‌نشیند و در نهایت کتابی فلسفی می‌نویسد» (۴).

در واقع، در *ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم* سخنی مستقیم از مسائل مشخص مبارزه انقلابی وجود ندارد. با این حال، لنین بزرگترین خطر را در انحراف از جهان‌بینی ماتریالیستی به‌سوی ایده‌آلیسم می‌دید؛ چیزی که به معنای از دست دادن پایه‌های روش‌شناختی ستراتیژی و تاکتیک انقلابی بود. امروزه نیز برخی از کمونیست‌ها بر این باور اند که در جهان‌بینی مذهبی، ذهنی-ایده‌آلیستی، عرفانی و آشکارا تاریک‌اندیشانه و خرافه‌پرستانه‌ای که از بالا ترویج می‌شود، تهدیدی وجود ندارد. حتی پیش‌بینی می‌کنند که می‌توان از این اشکال تاریک‌اندیشی و جهل‌پرستی برای تبلیغ برخی ایده‌ها و آرمان‌های خاص کمونیستی بهره گرفت.

لنین، صد سال پیش، دقیقاً در چنین جلوه‌هایی از ایده‌آلیسم ذهنی در جنبش انقلابی، خطر اصلی را شناسایی کرده بود. مآخیزت‌های روسی مانند «آ. لوناچارسکی» و «آ. بوگدانوف»، با تکیه بر ایده‌آلیسم ذهنی مورد حمایت خود، نظریه «خداسازی» را مطرح کردند. آنان معتقد بودند که آموزه‌های مارکسیستی از طریق قالب‌های مذهبی، آسان‌تر برای توده‌ها قابل درک و پذیرش است. در همان زمان، دین به‌عنوان نوعی آرمان اخلاقی و زیبایی‌شناختی معرفی شد که می‌تواند به نیروئی سازمان‌دهنده برای سوسیالیسم تبدیل گردد.

بخش قابل توجهی از مآخیزت‌های روسی، به رهبری «آ. بوگدانوف»، بعدها در دوران انقلاب کبیر اکتوبر، با تأیید پیوند میان ایده‌آلیسم و اپورتونیزم، مواضع فرصت‌طلبانه و آشتی‌جویانه‌ای در برابر رژیم کهنه حفظ کردند. لنین به‌گونه‌ای قانع‌کننده نشان داد که جهان‌بینی ایده‌آلیستی همواره نه‌فقط بستر دور شدن از انقلاب (یعنی اپورتونیزم)، بلکه روش‌شناسی برای مآله‌کشی و دفاع از نظام بورژوائی است.

آشنائی با نظریه‌های ایده‌آلیستی – چه عینی و چه ذهنی – درباره تکامل جامعه در روزگار ما، دلایل روشنی برای تأیید این موضع لنینیستی در اختیار می‌گذارد.

کتاب *ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم* در حکم تکامل و تعمیق فلسفه مارکسیسم در همه اجزای آن است. و. ا. لنین، سهم ویژه‌ای در گسترش اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی ایفا کرد:

۱ - او ماهیت ارتجاعی نظریه‌های زیست‌شناختی جامعه را افشاء نمود و نشان داد که مایست‌ها می‌کوشیدند ناپذیرفتنی‌بودن تضادهای طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری را با توسل به ادبیات و لفاظی‌های پرشور، اما تهی از معنا و پوشیده در استعاره‌های زیستی، پنهان سازند. آن‌ها تلاش داشتند این‌گونه القا کنند که جامعه به‌سبب نوعی «گرایش روانی به ثبات» - که گویا در ذات مردم نهفته است - به صلح و رفاه کامل خواهد رسید.

۲ - لنین بی‌اساس بودن «نظریه» بوگدانوف دربارهٔ همسانی هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی را بروشنی آشکار ساخت. او همچنین بشدت از سووروف انتقاد کرد که مبارزه طبقاتی را پدیده‌ای منفی و ضد اجتماعی می‌دانست. لنین تأکید کرد که در فلسفه مارکسیسم:

«از یک تکه فولاد ریخته‌شده، غیرممکن است حتی یک فرض یا بخش اساسی را - بی‌آن که از حقیقت عینی دور شد و به دامن دروغ‌های بورژوائی-ارتجاعی افتاد - حذف کرد» (۵).

۳ - او ارتباط مستقیم جهان‌بینی فلسفی با منافع طبقاتی را با قدرت نشان داد و حزب‌گرایی فلسفه را به‌طرزی درخشان اثبات نمود. لنین تأکید کرد:

«جدیدترین فلسفه نیز، همچون فلسفه دوهزار سال پیش، حزبی است. احزاب در حال نبرد، در واقع... همان ماتریالیسم و ایده‌آلیسم‌اند» (۶).

بدین‌ترتیب، لنین فلسفه مارکسیستی را نه به‌مثابه تأملی انتزاعی، بلکه به‌مثابه علمی برای مبارزه در راه دگرگونی انقلابی جامعه می‌فهمد؛ علمی که بیان‌گر منافع بنیادین طبقه کارگر است.

ولادیمیر ایلیچ، ضمن تکامل دگرگونی تحزب فلسفه، به روشی قاطع و روشن نشان داد که نبرد میان جریان‌های اصلی فلسفی، در نهایت بازتابی از مبارزه طبقاتی است؛ مبارزه‌ای که پایه مادی واقعی تقابل همه نیروها و گرایش‌های متضاد در عرصه سیاست و ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. این ایده، در نبرد ایدئولوژیک عصر ما به‌طرزی آشکار تأیید شده است.

موج تیره و گل‌آلود «پلورالیسم» ایدئولوژیک که سراسر کشور را فراگرفته، در واقع به معنای لغزش میلیون‌ها انسان به‌سوی گرایش‌های ایده‌آلیستی و آرمان‌گرایانه است؛ از رنسانس آگاهی مذهبی گرفته تا احیای خرافات بدوی و آشکارا غارنشینه.

در این میان، منافع طبقاتی چگونه نمود پیدا می‌کنند؟ راز آن در اینجاست که ایده‌آلیسم، در همه اشکال خود، همواره نقش ماله‌کشی ایدئولوژیک طبقه حاکم و استثمارگر را ایفا کرده است.

ایده‌آلیسم عینی، با استناد به تقدم ژنتیکی مفاهیمی چون خدا، اراده جهانی، پروژه کیهانی یا ایده مطلق بر واقعیت عینی، عملاً مسئولیت اعمال و پیامدهای رفتار انسانی را از دوش افراد و حتی گروه‌های بزرگ اجتماعی برمی‌دارد. در این چارچوب، فروپاشی دولت، غارت اموال عمومی، فقر بی‌سابقه مردم، نابودی فزاینده اخلاقی یک ملت را بهتر است نه محصول سیاست‌ها و منافع طبقاتی، بلکه ناشی از مشیت الهی، خواست جهانی فاقد فاعل یا تحقق یک پروژه متافیزیکی دانست.

یا، از منظر ایده‌آلیسم ذهنی، می‌توان تمام این فجایع را صرفاً به بی‌کفایتی، سهل‌انگاری یا فساد شخصی برخی افراد نسبت داد؛ افرادی که می‌توان بسادگی برکنارشان کرد و جای‌شان را به چهره‌های جدیدی از همان طبقه داد، چهره‌هایی که گرچه ممکن است هنوز آلوده به فساد نشده باشند، اما همچنان آماده اجرای همان سیاست‌ها در جهت منافع اقتصادی طبقه خود هستند.

لنین، در این زمینه، به بارزترین ویژگی فلسفه بورژوائی اشاره می‌کند: گرایش آن به وانمود کردن خود به‌عنوان دانشی «آزاد» و «بی‌طرف»، در حالی‌که عمیقاً حزبی و در خدمت منافع بورژوازی است.

لنین در این‌باره نوشت: «بی‌طرفی در فلسفه، چیزی جز بندگی پنهان و خفت‌بار در برابر ایده‌آلیسم و ایمان‌گرایی نیست.»

ما امروز، بیش از هر زمان، به درستی این سخن پی می‌بریم؛ به‌ویژه با مشاهده برخی از بهترین نمونه‌های ایدئولوژیک «مطبوعات آزاد دموکراتیک»، که همگی با بازسازی و آرایش مجدد دیدگاه‌های عرفانی قرون وسطائی، سعی کرده‌اند بر آن‌ها جنبه‌ای «علمی» ببخشند. مبارزه میان ماتریالیسم و ایده‌آلیسم، همچنان به‌مثابه نبرد میان دو حزب آشتی‌ناپذیر در عرصه فلسفه ادامه دارد؛ نبردی که بازتابی است از مبارزه طبقات متضاد، بر پایه منافع و اهداف اجتماعی آن‌ها.

امروزه، ایده‌آلیسم صورت‌های متنوع و پرشماری به خود گرفته است: پساپوزیتیویسم، نئورنالیسم، نئوتومیسیم، نئوفرویدیسیم، رئالیسم انتقادی، پساساختارگرایی، شخص‌گرایی، پست‌مدرنیسم، آنارشیزم معرفت‌شناختی، شهودگرایی — و البته فهرست کردن همه آن‌ها تقریباً ناممکن است.

با این‌حال، اصول علمی نقد این مکاتب، که لنین در تحلیل خود از /مپریوکریتیسیسم تدوین کرد — هرچند این جریان خاص فلسفی مدت‌هاست از صحنه نظری کنار رفته — همچنان اعتبار و کارایی خود را حفظ کرده‌اند. این اصول، نیرومندترین سلاح در مبارزه با فلسفه بورژوائی و به‌طور کلی، در نبرد ایدئولوژیک معاصر به شمار می‌آیند؛ و همچنان می‌توانند با موفقیت در نقد تحریف‌های امروزی نسبت به فلسفه مارکسیستی به‌کار گرفته شوند.

امروز، این سخنان لنین همچون هشدار فوری و زنده در گوش ما طنین‌انداز است:

«در جامعه‌ای که بر پایه مبارزه طبقاتی بنا شده، علوم اجتماعی بی‌طرف نمی‌تواند وجود داشته باشد... انتظار بی‌طرفی از علم در چنین جامعه‌ای، بسادگی همان ساده‌لوحی احمقانه‌ای است که انتظار بی‌طرفی از کارخانه‌داران در این باره دارد که آیا باید دستمزد کارگران را با کاهش سود سرمایه افزایش دهند یا نه» (۷).

تکامل بیشتر فلسفه مارکسیستی در اندیشه لنین، در کاربست آن در پراتیک مبارزات انقلابی، در *فترچه‌های فلسفی* معروف او تحقق یافته است؛ جایی که تحلیل فلسفی عمیقی از آثار اساسی هگل، مارکس، فویرباخ، دیستسگن، پلخائف و نویسندگان دیگر ارائه می‌دهد. لنین در اینجا، ضمن افشای خرافه‌گرایی و عرفان خاص ایده‌آلیسم، و نیز انتقاد از هگل به‌دلیل جعل تاریخ فلسفه، ایده ماتریالیسم پیکارجو را دنبال می‌کند. او اصول نقد دیالکتیکی-ماتریالیستی ایده‌آلیسم را با اشاره به کاستی‌های نقدهای پلخائف و برخی دیگر از مارکسیست‌هایی که به کانتیانیسم و ماخیزم گرایش داشتند، صراحت می‌بخشد:

«مارکسیست‌ها (در آغاز سده بیستم) پیروان کانت و اگنوستیک‌ها را بیشتر به شیوه‌ای فوئرباخی (و به شیوه بوشنری) نقد کردند تا هگلی» (۸).

لنین، در ضمن خلاصه‌برداری و جمع‌بندی کتاب *خانواده مقدس مارکس و انگلس*، روند گذار آن‌ها به مواضع سوسیالیسم علمی را تحلیل و نکات اصلی این فرآیند را برجسته می‌سازد:

۱. رویکرد به «ایده مناسبات اجتماعی تولید»؛

۲. انتقاد از تئوری‌های انسان‌دوستی در سوسیالیسم و درک نقش انقلابی پرولتاریا؛

۳. تحلیل آن جریان از ماتریالیسم فرانسوی که به سوسیالیسم سوق پیدا می‌کند.

لنین از اصل پیوند میان فلسفه و سیاست که پیش‌تر در اثر *دولت و انقلاب* (۱۹۱۷) از آن دفاع کرده بود، بهره‌ای کامل می‌برد. این اثر، در اصل، برنامه‌ای بلندمدت برای بنای دولت سوسیالیستی به‌شمار می‌رود. لنین، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را برای کل دوره گذار تاریخی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مستدل می‌سازد. او تأکید می‌کند: «تنها آن کس مارکسیست است که شناخت مبارزه طبقاتی را تا به رسمیت شناختن دیکتاتوری پرولتاریا گسترش می‌دهد. عمیق‌ترین تفاوت میان یک مارکسیست و یک خرده‌بورژوازی معمولی (و حتی بزرگ) در همین‌جاست. بر این سنگ محک باید درک واقعی از مارکسیسم را سنجید» (۹).

تکامل نظریه مارکسیستی دولت نزد لنین، شامل تحلیل ماهیت طبقاتی دولت بورژوازی معاصر، تبیین راه‌ها و ابزارهای دستیابی به دیکتاتوری پرولتاریا، ایجاد و تقویت دولت پرولتری، تعیین اهداف و وظایف آن، و نیز اثبات نقش رهبری‌کننده حزب کمونیست در بنای سوسیالیسم و در تبیین پیش‌شرط‌های زوال دولت است.

لنین خاطر نشان می‌کند که در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی، «... تقویت غیرعادی و فوق‌العاده "ماشین دولتی"، رشد غیرمعمول دستگاه بوروکراتیک و نظامی آن روی می‌دهد...» (۱۰) (مشاهده این نکته که تا چه اندازه مهم و برجسته است دشوار نیست! - مؤلف). این امر، توهّمات خرده‌بورژوازی درباره امکان گذار تدریجی جامعه سرمایه‌داری به جامعه سوسیالیستی بدون وقوع انقلاب را از میان برمی‌دارد.

لنین، ایجاد دولتی از نوع سوسیالیستی را به‌طور ناگسستگی با تحقق دموکراسی پرولتاریائی پیوند می‌زند؛ دموکراسی که مستلزم مشارکت گسترده‌ترین توده‌های زحمتکش، تحت رهبری طبقه کارگر، در اداره دولت است. او با تعمیم و جمع‌بندی تجربه مبارزات انقلابی پرولتاریای روسیه، ماهیت طبقاتی شوراها را آشکار می‌سازد؛ شوراهائی که در جریان انقلاب سوسیالیستی به ارگان‌های قدرت دولتی بدل می‌شوند.

لنین در یکی دیگر از آثار برنامه‌ای خود، مقاله *درباره اهمیت ماتریالیسم بیکارجو* (۱۹۲۲)، با بهره‌گیری از بیان یوزف دیستگن، نشان می‌دهد که استادان فلسفه در جامعه امروز، در اغلب موارد، چیزی جز «کاسه‌لیسان تحصیل‌کرده خرافات دینی» نیستند (۱۱).

فراتر از این، ولادیمیر ایلیچ نقش تعیین‌کننده ماتریالیسم دیالکتیک را در تبیین کشفیات علوم طبیعی معاصر و در مبارزه با جهان‌بینی بورژوازی برجسته می‌سازد:

«... ما باید به این نکته پی ببریم که بدون پایه‌ای متین و استوار در فلسفه، هیچ‌گونه علوم طبیعی و هیچ ماتریالیسمی نمی‌تواند در برابر یورش و فشار ایده‌های بورژوازی و احیای جهان‌بینی بورژوازی مقاومت کند. برای پایداری در این مبارزه و برای به‌ثمر رساندن آن با موفقیت کامل، طبیعی‌دان باید ماتریالیست باشد... یعنی ماتریالیست دیالکتیک» (۱۲).

در همین راستا، لنین بروشنی کاربست ماتریالیسم دیالکتیک را در افشای دموکراسی بورژوازی نشان می‌دهد: «... به اصطلاح "دموکراسی معاصر" ... چیزی بیش از آزادی برای تبلیغ آنچه به سود بورژوازی است را نشان نمی‌دهد، و آنچه برای او سودمند است، موعظه ارتجاعی‌ترین ایده‌ها، مذهب، تاریک‌اندیشی، حمایت از استثمارگران و امثال آن است» (۱۳).

تمامی آنچه گفته شد، بدون نیاز به توضیح بیشتر، ماهیت واقعی «دموکراسی» در روسیه معاصر را به‌وضوح تعیین و مشخص می‌کند.

یادداشت ها :

- ۱- و.ای. لنین. مجموعه آثار، چاپ پنجم. ج. یک. ص. ۱۰۵.
- ۲- همانجا. ج. ۶. ص. ۲۴، ۲۵.
- ۳- همانجا. ص. ۷.
- ۴- زیر پرچم مارکسیسم. ۱۹۲۴. شماره ۲. ص. ۶۹.
- ۵- و.ای. لنین. مجموعه آثار. ج. ۱۸. ص. ۳۴۶.
- ۶- همانجا. ص. ۳۸۰.
- ۷- همانجا. ج. ۲۳. ص. ۴۰.
- ۸- همانجا. ج. ۲۹. ص. ۱۶۱.
- ۹- همانجا. ج. ۳۳. ص. ۳۴.
- ۱۰- همانجا. ص. ۳۳.
- ۱۱- همانجا. ج. ۴۵. ص. ۲۴.
- ۱۲- همانجا. ج. ۴۵. ص. ۳۰.
- ۱۳- همانجا. ج. ۴۵. ص. ۲۸.

<https://leninism.su/lenin-now/4185-lenin-v-sovremennom-mire-2008.html?start=14>

چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت- ثور- ۱۴۰۴